

گفتاری کوتاه در باب عالم ذر و رجعت در قرآن

نوشته آیت الله میرزا ابوالقاسم اردوبادی (۱۲۷۴-۱۳۳۳ ق)

* به کوشش: عبدالحسین طالعی*

چکیده: نویسنده به پاره‌ای از آیات مربوط به عالم ذر و رجعت در قرآن پرداخته، اعتبار احادیث مربوط به آنها را نشان داده، به اشکالهای کسانی که آن آیات و احادیث را انکار یا تأویل کرده‌اند، پاسخ می‌گوید. این گفتار، بخشی از کتاب چاپ ناشده «شهاب مبین» نوشته میرزا ابوالقاسم اردوبادی (۱۲۷۴-۱۳۳۳ ق). است.

کلیدواژه‌ها: شهاب مبین (کتاب) / اردوبادی، ابوالقاسم (۱۳۳۳-۱۲۷۴ ق) / عالم ذر / رجعت / قرآن - اعجاز.

مقدمه

این گفتار، فصلی است از کتاب چاپ نشده «شهاب مبین» از آثار ارزشمند فقیه محقق محدث مفسر ناشناخته، مرحوم آیت الله میرزا ابوالقاسم اردوبادی (م ۱۳۳۳) که در آستانه یکصد مین سالگرد رحلت ایشان برای نخستین بار، عرضه می‌شود. اصل کتاب در موضوع دفاع از ساحت مقدس قرآن است و دو نسخه از آن

شناخته شده است: یکی به شماره ۱۰۹۶۳ در کتابخانه آیت الله مرعشی، و دیگری در کتابخانه علی حیدر مؤید. در فرصت کوتاهی که نگارنده در پیش داشت، فقط دسترسی به نسخه اول مقدور شد که عکس نسخه به لطف جناب دکتر سید محمود مرعشی در اختیار قرار گرفت.

شرح حال نویسنده - به نقل از کتاب نامه ارسپاران، ج ۳، نوشته سید رضا آل محمد (چاپ تهران: کتابخانه مجلس، ۱۳۹۰، به کوشش محمد الوان‌ساز خویی) ص ۲۳ و ۲۴ - چنین است:

آیت الله شیخ محمد قاسم (ابوالقاسم) اردوبادی فرزند ملام محمد تقی، فرزند ملام محمد قاسم، فرزند عبدالعلی، فرزند حسن، فرزند عبدالحسین، فرزند عبدالحسین، فرزند علی، فرزند محسن، فرزند قاسم، از علماء و فقهای بزرگ عصر خود بوده و در اخبار و آثار و رجال اطلاعی تام داشت. وی در ۱۲۷۴ق (دی ماه ۱۲۳۶ش) در تبریز متولد شد. ایشان در عتبات عالیات، از حوزه درسی فقه و اصول شیخ محمد حسین فاضل اردکانی و شیخ زین العابدین مازندرانی بهره‌ها برداشت و در حکمت و فلسفه از محضر علامه برغانی کسب فیض نمود و در عرفان و اخلاق از محضر عارف بزرگ، ملا حسین‌قلی همدانی استفاده نمود.

اردوبادی مدارج عالی اجتهد رانزد آیات عظام ملام محمد ایروانی، شیخ محمد حسین کاظمی و ملا علی نهادنی تحصیل نمود و به بام بلند اجتهد صعود کرد. پس از سال‌ها تحصیل و تدریس، از شیخ محمد طه نجف اجازه روایت گرفت و از آیات عظام ملام محمد فاضل شربیانی، شیخ زین العابدین مازندرانی، میرزا محمد حسن شیرازی و شیخ لطف الله مازندرانی اجازه اجتهد دریافت نمود. در حدود سال ۱۳۰۸ به تبریز بازگشت و تربیت و تدریس طلاب علوم دینی را عهده‌دار شد و پس از هفت سال اقامت در زادگاه خود، دوباره در سال ۱۳۱۵ق به



نجف مراجعت نمود و به تدریس و تحقیق مشغول گردید.
پس از وفات شیخ محمد حسن مامقانی و ملام محمد فاضل شربیانی به مرجعیت
عامه رسید و بسیاری از شیعیان آذربایجان، قفقاز، تمامی روسیه و دیگر شهرها در
امر تقلید به وی رجوع کردند.

صاحب احیان الشیعه پنجه اثر از ایشان نام برده که اسم برخی از آنها بدین قرار
است:

١. القبسات فی اصول الدین؛
٢. مناهج اليقين فی الرد علی النصارى؛
٣. الشهاب المبین فی اعجاز القرآن؛
٤. مسائل الاصول در اصول فقه، ۲ جلد؛
٥. النجم الثاقب فی نفائس المناقب و...^١
٦. الشهب الثاقبة فی رد القائلین بوحدة الوجود؛
٧. السهام النافذة فی رد البابية؛
٨. قبسات النار فی رد الفجّار؛
٩. طهارت؛ ١٠. صلوٰة؛ ١١. خمس؛ ١٢. انفال؛ ١٣. صوم؛ ١٤. اعتکاف؛ ١٥. حج؛ ١٦. جهاد؛ ١٧. امر به معروف؛ ١٨. نهى از منکر؛ ١٩. متاجر؛ ٢٠. صید؛ ٢١. ذباحة؛ ٢٢. اطعمة؛ ٢٣. اشربه؛ ٢٤. قضا؛ ٢٥. قصاص؛ ٢٦. مواريث؛ ٢٧. دیات؛ ٢٨. حاشیه بر جامع العباسی؛ ٢٩. حاشیه بر رساله ملام محمد فاضل شربیانی؛ ٣٠. مناسک حجّ.

سرانجام این عالم فرهیخته در تاریخ ۵ شعبان المعظم ۱۳۳۳ ق (۲۷ خرداد ماه ۱۲۹۴ ش) در راه سفر به خراسان، در همدان، درگذشت و پیکرش پس از چند سال، توسط فرزندش آیت الله میرزا محمد علی غروی اردوبادی به نجف اشرف

^١. احیان الشیعه، ج ٢، ص ٤١٠ و ٤١١.



منتقل و در یکی از حجره‌های صحن مقدس علوی دفن گردید.^۱
اینک بخشی از کتاب مرحوم اردوبادی:

از جمله قصص قرآن عظیم الشأن، ذکر عالم ذرّ که عبارت از تکلیف ارواح است.
و این فقره از جمله معارف دواعی بر جدّ و جهد است که انسان در این دعا ایمان
بیاورد و عمل به ارکان او می‌کند. از منکرین عالم ذرّ نبوده باشد و همیشه ترسناک
بشود که مبادا از اشقيا نوشته‌اند در عالم ذرّ، و از خداوند غفور سؤال نماید، هرگاه از
اشقيا نوشته شده است محو، و از سعدا ثبت فرموده باشند، زیرا:

﴿يَحُوا اللَّهُ مَا يَشاءُ وَ يَثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أَمْ الْكِتَاب﴾ (رعد (۱۳) / ۳۹)

و ایضاً در اثبات آن عالم، تقریب است به روز قیامت و سهولت آن در جنب
قدرت خدای تعالی مثل:

﴿وَ إِذْ أَخْذَنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ وَ أَخْذَنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيلًا. يَسْأَلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صَدْقَهُمْ وَ أَعْدَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (احزاب (۳۳) / ۷ و ۸)

یاد کن - یا محمد - وقتی را که گرفتیم از پیغمبران، عهد و پیمان آنها را، و از
تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و گرفتیم از آنها عهد مؤکد
شدید.

و علی بن ابراهیم گوید که خداوند عالم، اخذ عهد و پیمان فرمود، از همه انبیاء
عهود دائمه برای خود، یعنی به عبادت خود، و دعوت نمودن خلق را به طرف
خودش، عز جلاله. بعد تصریح فرمود به خصوص این پنج نفر را که افضل انبیائید. و
تقدیم حضرت رسول الله ﷺ به جهت افضليت آن سرور کائنات است به جهت
اینکه از همه انبیاء سابقه میثاق را قبول نمود. و میثاق دومی مؤکد ایمان به رسول
خدا و امیر المؤمنین - صلی الله علیہما و آله‌ہما المعصومین - است. و

۱. علمای معاصرین، ص ۱۰۵

امیرالمؤمنین علیہ السلام را نصرت کنند. شاهد این آیه دیگر است که می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخْذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ لَمَّا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةً، ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتَؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتُنَصِّرُنَّهُ﴾ (آل عمران (۳) / ۸۱)

یادکن - یا محمد - وقتی را که الله - سبحانه و تعالی - اخذ فرمود از پیغمبران میثاق به آنچه دادیم به شما از کتاب و حکمت الهیه، بعد از آن رسول آید. علامتش آن است که تصدیق می نماید آنچه را با شمام است. هر آینه به او ایمان بیاورید و البته به او نصرت نمایید.

واز جمله نصرت حضرت رسالت پناه ﷺ نصرت وصی اوست. و این آیه شریفه تفسیرکننده است به اخذ میثاق از امام سابقه، اگر زمان حضرت رسول خدا یا زمان وصی او ﷺ را درک کنند، نصرت نمایند. و مفسر است به میثاق عالم ذرایضاً. و هر دو صحیح است. حاصل مقصود اینکه نصرت، مأمور به است و پیمان اخذ کرده‌اند. و اظہر به حسب لفظ، عالم ذر است، زیرا ظاهر هر دو آیه مبارکه، اجتماع انبیاء است در مخاطب شدن به خطاب مستطاب حضرت اقدس الهی عز شانه.

آخر آیه دوم هم شاهد است و می فرماید:

﴿قَالَ أَقْرَرْتُمْ وَأَخْذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي، قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاسْهُدُوا وَأَنَا

مَعْكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ (آل عمران (۳) / ۸۱)

خدای تعالی فرمود: آیا اقرار نمودید و عهد مرأگرفتید بر این امر؟ انبیاء گفتند: اقرار نمودیم. فرمود خداوند عالم: پس شاهد باشید، و من هم با شما از شاهدانم.

وجه شهادت، خطاب جمع است بر یکدیگر که ظاهرش اجتماع است، هرچند به اعتبار تعدد هم جایز است که متفرق را با صیغه جمع خطاب نمایند؛ اما خلاف ظاهر است، خصوصاً شهادت بعضی به دیگری با اجتماع مناسبتر است.

اما به تقدیر ام - چنان که وارد است - نیز منافات با اراده عالم ذرندار. و از کلمه «فاسهدو» این مستفاد می شود که به امت شاهد باشید، نه بر یکدیگر. اما ظهور



جمع به خطاب در اجتماع همه در جای خود است. پس این آیه هم دلیل دیگر شد به عالم ذر.

مراجعةت نماییم بر آیه اولی. مقصود از ذکر آیه ثانیه، استشهاد بود به اینکه نصرت نبی و وصی او - صلی الله علیہما و آله‌ما - لازم و مأمور به است و عهد و پیمان اور اگرفته‌اند.

در تتمه آیه اولی می‌فرماید که ما این عهد اول و ثانی را که مؤکد بود [گرفتیم] تا اینکه سؤال کند خدای تعالی راستگویان را از راستی آنها، و مهیا فرمود خدای تعالی برای کافران عذاب دردنگ را.

و عدول از تکلم به غیب، اشاره به تعظیم سائل است که مخلوق طاقت حضور خالق سائل ندارند. و شأن و جلال و عظمتش اجل از حضور است. و اشاره است به استلزم عهد و تکلیف، سؤال را. و اشاره است بر اینکه اخذ عهد، مختص به حضرت اقدس سبحانی است لا غیره.

وردد آن جماعت است که از نزد خودشان اختیار امام می‌کنند.

و اما سؤال قیامت با حاکم قیامت که منصوب از طرف خدای متعال است و آن کس است که عهد طاعت اورا از انبیاء گرفته‌اند.

و ایضاً نصب او به میثاق، اگر از دیگری توهم می‌شد که دیگران هم حقی دارند، هرچند قیاس مع الفارق است، اما طبیع مایل به قیاس‌اند. به این جهت مستند به خود خدای تعالی گردید.

و ایضاً قبل از اخذ میثاق، خلیفة الله معینی نبود ظاهراً. پس باید از خود خدای تعالی - عز شانه - اخذ میثاق صادر بشود. بعد از آنکه خلیفه معین شد، خلیفه با اذن خدای تعالی سؤال و جواب می‌کند. فعل مأمور، فعل آمر است. پس منافات ندارد با اخباری که دلالت دارد به اینکه خدای تعالی روز قیامت سؤال خواهد فرمود.

و ایضاً نسبت اخذ میثاق به خدای متعال، دلیل به استحکام آن و به عظمت



«ماخوذُ لَه» است. پس لابد از این امر بزرگ سؤال خواهد [شد]. سهل نشمارند و اطاعت و فکر کنند و عبرت گیرند.

پس بین این قصص چه قدر معارف و مواضع را داراست که موجب ملازمت بندگی و عبادت است. پس چرا قاریان را آن قدر ثواب نداشته باشد؟ و مثل:

﴿وَإِذْ أَخْذَ رِبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذَرِّيَّتُهُمْ وَأَشَهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلْسُتْ بِرِبِّكُمْ قَالُوا بَلِّي شَهَدْنَا، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلِ وَكُنَّا ذَرِّيَّتُهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ أَفْتَهَلُكُنَا بَا فَعْلَ المُبَطَّلُونَ. وَكَذَلِكَ نَفْصُلُ الْآيَاتِ وَلَعِلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف / ۱۷۲-۱۷۴)

یاد کن - یا محمد - وقتی را که اخذ نمودیم از بنی آدم ذریّه آنها را... یعنی وقتی که اولاد آدم، ذریّه بودند که خود آنهاست. اضافه بیانیه است. و مثل:

﴿وَآيَةُهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذَرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ﴾ (یس / ۳۶) (۴۱ / ۱۷۴)

یعنی: آیه الهیه است برای آنها که حمل نمودیم ذریّه آنها را در کشتی که پُر بود.

مراد از ذریّه، خود آنهاست؛ یعنی عهد از اولاد آدم، مستعمل به تمام مشخصات نیست، بلکه از ارواح بنی آدم است که در صورت ذرّ بودند، از همه جمیعاً در یکجا، چنانکه ظاهر لفظ آیه شریفه است.

[ادامه ترجمه آیه شریفه]

و آنها را شاهد گرفت بر نفس خودشان. و عهد مأخوذه این بود که: من آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی، شاهد شدیم به جهت کریه شدن اینکه بگویند روز قیامت که غافل بودیم از این، یا اینکه بگویند این است و جز این نیست که پدران ما شریک قرار داده بودند تو را، ما اطفال کوچک بودیم، آیا ماه راهلاک می‌کنید به سبب افعال آنها که اهل باطل بودند؟

یعنی این اعلام و تکلیف را در عالم ارواح کردیم که معارف در فطرت بنی آدم

بماند به فعل پدران و اجداد خودشان گردیده نبود و فریب نخورند. و هرگز مخالفت نماید دیگر جای عذر نداشته باشد؛ چنانکه خود پدران و اجداد آنها عذر ندارند، به سبب اینکه تکلیف به عموم اولاد آدم شد.

و آیه مبارکه صریح است در اخذ میثاق از همه ذریّه. پس لامحاله قبل از انتقال به ارحام و قبل از تولد خواهد شد.

پس مقصود از لفظ «ظهورهم»، ارواح است. و مصداق خارجی او را خداوند تبارک و تعالی می‌داند. خداوند عالم به قدرت کامله خود در آنها قوه‌ای خلق نمود که خطاب مستطاب را شنیدند و فهمیدند و جواب دادند.

در خبر وارد است صراحتاً، و دلیل سمع و فهم است التزاماً. و اخبار موافق به این ظاهر است متواتر. همه صحیح است به اصطلاح قدماً، و مقداری صحیح است به اصطلاح جدید.

و حاصل گفته و اصطلاح بعضی اینکه خدای تعالی در بد و خلقت، آب شیرین و آب شوری خلق و به هم ممزوج فرمود، و خاکی برداشت از روی زمین طبقه چهارم، چنانکه در حدیث دیگر است. آن را با شدت مالید، و اصحاب یمین و شمال مثل ذرّ راه می‌رفتند. خدای متعال به اصحاب یمین فرمود: بروید به بهشت با سلامتی، و به اصحاب شمال فرمود: بروید به جهنّم، و باک ندارم. بعد به ایشان [فرمود]: آیا من پروردگار شمای نیستم؟ گفتند: بلی، تو پروردگار ما [هستی]. شاهد شدیم. و این تکلیف را کردیم به جهت این که اکراه داشتیم [از] اینکه روز قیامت بگویند از این غافل بودیم.

بعد، اخذ عهد و میثاق فرمود به انبیاء: آیا من رب شما نیستم و این محمد ﷺ رسول من و این علی امیر المؤمنین [صلوات الله عليه] ولی و حجّت من نیست؟ گفتند: بلی. پس [برای] آنها نبوّت ثابت شد. و از حضرت انبیاء اولی العزم، عهد و میثاق گرفته شد: به تحقیق، من خدای شمایم و محمد ﷺ رسول من است، و علی

امیر المؤمنین و اوصیای او علیهم السلام که بعد از او می باشند، صاحبان امر من و خازنان علم من اند.

با وصی آخری او - مهدی عجل الله فرجه - با اوصیت می کنم دین خود را، و ظاهر می نمایم با او دولت خود را، و مردم به سبب او عبادت می کنند با رغبت و یا اکراه.

گفتند: بلى ، اقرار نمودیم و شاهد شدیم. این پنج نفر بدون تأمل اقرار نمودند. از میان همه انبیاء، اولی العزم شدند. و حضرت آدم به همه اقرار کرد، ولی در حضرت بقیة الله امام عصر مهدی - صلوات الله و سلامه عليه - توقف نمود، نه اقرار و نه انکار نمود. از این جهت، اولی العزم نشد. و این است معنی آیه شریفه:

﴿وَلَقَدْ عَهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِهِ فَنَسِيَ وَلَمْ يُجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾ (طه ۲۰ / ۱۱۵)

عهد کردیم با آدم قبل از این، پس فراموش کرد [و] نیافریم او را صاحب عزم.

و گفت همین، دیگر نگفت.

پس خدای تعالی امر فرمود آتشی افروخته شد. به اصحاب شمال امر فرمود: داخل باشید، ترسیدند. و به اصحاب یمین امر شد داخل شوید، فوراً - بامتثال امره الشریف - داخل شدند. آتش بر آنها سرد و سلامت شد. اصحاب شمال اعتذار نمودند که: خداوند! بارالله! از ما درگذر. خطاب رسید: درگذشتم، حالا بروید داخل آتش باشید. باز ترسیدند، داخل نگشتند. از آن وقت مطیع و دوست و عاصی و متمرّد ثابت شد.

[نقد برخی سخنان در باب آیه ذر]

مغرور به رأی کاسد خود، احادیث معتبره را انکار نموده، می گوید که قائلین به عالم ذر، آثاری بعضی مرفوع و بعضی موقوف نقل کرده اند و تأویل آیه کرده اند. و ظاهر قرآن به این شهادت دارد. زیرا که بنا بر این باید خداوند عالم فرموده بود: «و إذ

أخذ ریک من آدم و ذریته من ظهره» پس اینکه فرمود: «من بنی آدم ذریت‌هم» و «من ظهور‌هم» منافی این است. و ایضاً سیاق آیه این است که این مخاطبین، پدران مشرک داشتند و همه انسان، اولاد آدم است، پدرشان آدم. و آدم را مشرک گفتن جایز نیست.

جواب این ایرادشان در سابق ذکر شد که ذریه، عبارت از خود اولاد آدم است که از ظهور ارواح یکدیگر، وقت معلوم و معین اخذ شده و اضافه بیانیه است که مضاف عین مضاف الیه است. پس «من آدم ذریته و ظهره» لازم نیست و به طریق مذکور در آیه، صحیح و ادقّ است.

پس همین معنی موافق ظاهر آیه است به دلیل اخذ ذریه از ظهر، و به دلیل ظهور آیه در اجتماع مخاطبین.

و ایضاً ظاهر آیه مذکوره، اعتقاد نمودن به خدای متعال است در عقول، تا عذر نیاورند به فریب دادن آباء خودشان که مشرکین‌اند.

و ایضاً استشهاد بنی آدم به نفس خودشان در دنیا کی شده تا به طایفه‌ای خاصه تفسیر کنند از بنی آدم، یا به اختلاف نشئات تفسیر نمایند که خداوند عالم بنی آدم را از اصلاح پدران نقل فرمود به ارحام مادران و از نطفه بودن به علقه و از علقه به مضغه بودن و غیر آنها.

پس این حالات را به انسان جاری فرمود که حجّت باشد به آنها و تا نگویند ما غافل بودیم.

و ظاهر آیه خلاف هر دو معنی است، به جهت اینکه ظاهرش آن است که در حال ذرّ بودن، آنها را به نفس‌های خود شاهد گرفت.

پس معنی اوّل معین است. و احادیث متواتر و صحاح است به اصطلاح محدث، بعضی صحیح و بعضی موثق و بعضی غیر از اینها است. فعلاً، بدون حاجت به مراجعه، پانزده حدیث در کافی در همین باب است، سوای متفرق در

بابهای متفرقه و سوای آنچه با ملازمت دلالت دارد. و یک حدیث از علل [الشرايع] منقول است، در نظر دارم، سوای احادیث دیگر از کتب متفرقه. پس ضعیف شمردن این اخبار موافق با ظاهر قرآن، از کج کاری است.

و ظاهر آیه این نیست که همه مخاطبین پدران مشرک دارند، بلکه معنی آیه این است که ما این تکلیف ذرّ را در عالم ذرّ نمودیم تا نگویند ما غافل بودیم، و نگویند که طفل بودیم، فریب و اغوای پدران را خوردیم.

و این جور تعلیل صحیح است، هرچند در بعضی جاری شود. و تعلیل اول در همه جاری است، چنانکه وارد است که هرگاه این نبود، کسی خدای خود را نمی‌شناخت. و تعلیل دومی در کسانی که آباء مشرک دارند جاری است که بنا به تفسیر به اختلاف نشأت، این توجیه «لابد منه» است. یعنی این تکلیف را نمودیم که دیگر کسی عذر عام یا خاصی نداشته باشد.

و بعد از اینها قرآن کریم را با قصص مرسله اهل تواریخ و تفاسیر مرسله منقوله از اصحاب رأی - مثل حسن بصری و رمانی و مجاهد و غیر آنها - تفسیر می‌کنند.

پس خیلی قباحت دارد که احادیث صحیحه موافق آیه را مرفوع و مقطوع و مخالف ظاهر کتاب، تعبیر کنند. عفی الله عنهم.

[اشکال دیگر منکران عالم ذرّ]

و ایضاً منکرین عالم ذرّ ایراد کرده‌اند که بر فرض تسلیم، اگر مخاطبین عاقل نبودند، تکلیف ایشان جایز نبود. و اگر عاقل بودند چطور است که کسی این واقعه عظیم را متذکر نمی‌شود، با اینکه با نسیان حجّت تمام نمی‌شود. و چطور اهل بهشت و جهنّم، دنیا را متذکر نمی‌بودند، ناسی نمی‌شوند. اهل بهشت به اهل جهنّم می‌گویند که وعده خدای تعالی را حق یافتیم که تنّم بهشت بود، شما آیا حق یافتید وعده خدا در حق خودتان [را] که عذاب جهنّم بود؟ و غیر اینها.

و اگر نسیان جایز باشد، در این صورت جایز می‌شود که خدای تعالی خلق را در

[پاسخ این اشکال]

و جواب این، اینکه... [ظاهرًا جمله ناتمام مانده است].

و جواب آنهایی که اجتهاد در مقام نص حرام است، گفته‌اند: خداوند عالم، قادر است به [اینکه] امور عظیمه را هم نسیان دهد. بعد از آن تکلیف معارف فطري باشد چنانکه وارد است و به این حجت تمام می‌شود که فریب دیگران را نخورد. و نسیان می‌دهد که معارف ضروری نشود. زیرا هر کس تأمل کند، ثواب تأمل برای آن کس باشد. و اگر آن عالم ضروری باشد، آثار مهر و قدرت و جلال و عظمت الهیه مردم را به طرف خدا و ایمان می‌کشد بدون زحمت تأمل، و از ترس تذکر آن عالم. همه را مؤمن می‌کند و دوست از دشمن متمیز نمی‌شود. و این نقض غرض است به جهت اینکه غرض، تشخیص دوست و دشمن و مؤمن و کافر و مطیع و عاصی است که دشمن، ادعای دوستی نکند.

و اما در روز قیامت، خدای متعالی در حافظه ایشان نگاه داشته که اهل بهشت، فرح و شادمانی کنند. و اهل جهنّم محزون و نالان و غمناک باشند. کسی که قائل به خدای تعالی قادر است نسیان عالم ذرّ را با تذکر اهل بهشت و جهنّم تناقض می‌گویند، با اینکه حفظ و نسیان با اراده خداوندان است، عقلاً و نقلًا چنین خواسته. و در این باب در روز قیامت، ناسیان را چنین ذاکر می‌نماید. عالم ذرّ را هم متذکر می‌شوند چنانچه اعمال خود را که اکثراً منسّی است، در مواعده عدیده در سؤال قبر و غیره ذاکر می‌شوند.

و اما قصه تکلیف در سابق و اعاده به دنیا بعد از مردن به جهت مجازات، لکن همه ناسی باشند عالم تکلیف را، این عقلاً ممکن است و خدای تعالی قادر است، اما واقع نیست به جهت اینکه عوالم شرعاً محدود بودن این عالم، عالم تکلیف نه

عالٰم جزء محسوس، و شرعاً ثابت است. و وجود یک عالٰم منسّی، مستلزم وجود عالٰم دیگر نیست هرچند ممکن است.

وقول ایرادکننده که بودن عالٰم دیگر را تجاهل گفته، دلیل است به رد خودش که حاصل کلامش امکان عالٰم است با علم به عدم وقوع. و این راکسی انکار نمی‌کند. و اما ایراد به استلزم تناسخ، باطل است، زیرا که تناسخ نسبت به قدرت خدا ممکن است، لیکن منافی ادلهٔ شرعیه است به جهت اینکه قول به تناسخ انکار جنت و نار و برزخ است. و وجود عالٰم ذر، چه دلالت دارد به ثبوت تناسخ؟ می‌گوییم عالٰم ذر هست، به جهت اثبات قرآن عظیم و سنت؛ و تناسخ واقع نیست به جهت انکار ائمهٔ دین صلوٰات الله و سلامهٔ علیهم اجمعین، و منافات با کتاب و سنت، و بس. پس نقوضات مذکوره به علماء رواییت، فضلاً به اینکه استدلال نمایند به امثال اینها و امور دینیه را انکار کنند. این ایراد کلام اهل تفریط بود.

[کلام اهل توجیه و تأویل]

اما اهل افراط گفته‌اند: مراد این است که خدای تعالیٰ حقایق را نشر نمود در پیش علم خود، و آنها را استنطاق فرمود بازیان قابلیت و استعداد و ذات، و او را در آنها دلائل نصب نمود. و در عقل آنها چیزی مرکب که آنها را داعی باشند به اقرار خدا؛ و این به منزلهٔ شاهد گرفتن بنی آدم به نفسهای خودشان [است] مثل «کُن» گفتن وقت خلقت اشیاء، و مثل گفتن آسمانها و زمین که آمدیم در حال طاعت، و معلوم است که اینجاها قول حقیقی نیست، بلکه تمثیل است وقتی که آنها در اصلاح آباء عقلیه و معدهای اصلیه بودند، در حالتی که آنها رقائق در حقائق مذکوره بودند. و از این آباء به «ظهور» تعبیر شد به جهت اینکه هریک ظهر است یا ظاهرکننده و یا ظاهر است نزد او، به جهت اینکه صور عقلیه نوریه بودند، ظاهره در حد ذات خود آنها را شاهد گرفت. یعنی آنها شهادت ذوات عقلیه و هویات نوریه دادند.



پس به استعانت این قوه، خطاب «الست بریکم» را شنیدند، چنانکه در دنیا با توالی بدنیه می‌شنودند. و با زبان این عقول عرض نمودند در جواب خطاب حضرت رب الارباب: بلى، تو بى خدای ما که بر ما وجود مقدسه ربانية داده‌ای، کلام شریف تو را شنیدیم و جواب خطاب تو را عرض نمودیم.

دور نیست این جواب بالسان ملکوت که در عالم مثال باشد که پایین‌تر از عقل است و هر چیزی را ملکوتی هست چنانکه در آیات قرآنیه توضیح به این بود.

فرمود:

﴿فسبحان الذي بيده ملکوت كلّ شيء﴾ (یس / ۳۶) (۸۳ / ۳۶)
تسبیح و تنزیه است خدای متعال را که در دست قدرت اوست ملکوت هر شیء.

و ملکوت، باطن ملک است. و این همه‌اش حیات است. و برای هر ذرّه از ذرات، لسان ملکوتی هست که نطق می‌کند با تسبیح و تمجید و توحید خدای تعالی. و به این زبان، سنگ ریزه در دست مبارک حضرت رسول خدا ﷺ تسبیح نمود. و روز قیامت، زمین با این زبان، از اخبار خود خبر می‌دهد. با این زبان روز قیامت، جوارح واعضای بنی آدم نطق می‌کند، چنانکه هر دو فقره در قرآن مجید تصریح شده.

[پاسخ به توجیه عالم ذر]

مؤلف گوید: [اوّلاً] در بطلان تأویلات آنها کفايت می‌کند اینکه اوّلاً از روی جزم گفت که این کلام با زبان عقل است، و ثانیاً دور نیست که با زبان ملکوت باشد. پس باید این مفسّر، یا امام بوده باشد یا جاهل دروغگو. و اگر بنابراین دروغگو باشد، ذات مقدس خدای تعالی و اشرف کائنات رسول خدا ﷺ را ممکن است تأویل کرده باشد، چنانکه نموده‌اند.

و ثانیاً. این تأویلات آنها، تکذیب ظاهر قرآن و حدیث است. زیرا که راه رفتن ذر

و مخاطبۀ خدای تعالی با اصحاب یمین و شمال و مخاطبۀ با انبیای اولوالعزم و افروخته شدن و تکلیف به اصحاب یمین و شمال به دخول نار و اطاعت اصحاب یمین به دخول نار و ترسیدن اصحاب شمال و داخل نبودن به آتش و اعتذار اصحاب شمال -الی آخره- همه واضح ولایح است در حقیقت قول، نه در خیال. و خدای عزّوجلّ و علا، قادر است به نطق دادن هر جماد را. چنانکه از نطفه گندیده، بشر خلق می‌فرماید، می‌تواند که زمین و اعضا و جوارح را هم نطق بدهد. در سابق ذکر شد که از حضرت ابا عبد‌الله جعفرین محمد الصادق علیه السلام سؤال کردند: در عالم ذر، در حال ذر بودن چطور جواب دادند؟ فرمود: در آنها چیزی قرار داده شد در زمان خطاب مستطاب حضرت رب الاریاب، با آن جواب عرض کردند. و عجب این است که صاحب کلام می‌فرماید که این حدیث به قول ما دلالت دارد، و نفهمیده که رد صریح است به خیالات فاسدۀ او.

و در حدیث دیگر فرمود که از روی معاینه بود این مطلب، یعنی سؤال و جواب مذکوره در آیه شریفه معاینه بود، پس معرفت ثابت شد و موقف منسی گردید. و زودتر به خاطرشان می‌آید. و اگر نبود، کسی خالق و رازق خود رانمی‌شناخت. پس بعضی با زبان اقرار کردند، و با قلب اقرار نکردند. خداوند تبارک و تعالی در حق ایشان فرمود: «فَا كَانُوا لِيؤْمِنُوا لِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلٍ» (اعراف ۱۰۱ / ۷) یعنی: ایمان نمی‌آورند به چیزی که در سابق تکذیب کرده‌اند. یعنی در دنیا ایمان نمی‌آورند به چیزی که در عالم ذر تکذیب کرده‌اند. و ایمان و اقرار ظاهري نموده‌اند در عالم عقول یا ملکوت، چه تصدیق به زبان و انکار به جنان تصور دارد. و حال آنکه آن عوالم بقول خودشان سلم محض است.

و احادیث در این معانی حصر ندارند. پس تنطّق اعضا و جوارح و خبر دادن زمین آنچه در رویش واقع شده، همه با تکلم ظاهري است و زبان نمی‌خواهد. خدای تعالی به همه چیز قادر است و تسبیح سنگ ریزه اگر ظاهري نباشد، معجزه نمی‌شود.



بلى، «كن» گفتن خدا، تمثيل است به دليل عقل و نقل. و قياس چيز ديگر بدون دليل به او جاييز نيست.

و ملکوت، تصرف مالك الملک است. و «ملکوت کلّ شیء» عبارت از مقدوريت و مملوک بودن اوست در جنب قدرت، چنانکه جبروت قهر قدرت کامله است به همه چيز، و عالم ديگر نيست تا کلام آن غيري کلام ظاهري باشد. و ملکوت را در مجمع البيان به معنی «ملک» تفسير کرده و در قاموس به معنی «عز و سلطان». و در صحاح به معنی «ملک و عز» -فتح اللام و تسکينها - در هر دو اخير. و آنچه ما گفتيم، از اضافه درمی آيد.

و مفاسد اين حور کلمات به حصر نمي گنجد. و حقیقت اين، استبداد و اطاعت نکردن به اهل عصمت سلام الله عليهم است. از اين باب است که در هیچ جا نسبت جهل به خودشان نمي دهند، با وجود آنکه حضرت صادق علیه السلام فرموده است: هرکس جواب گويid از هرچه سؤال کنند، ديوانه است.

در ذات حضرت اقدس الهی، حضرت رسول خدا و امير المؤمنین و ائمه طاهرين علیهم السلام اعتراف به عجز خودشان و نهي از تکلم فرموده اند. اما اين شخص، علم خدای تعالی را -که عين ذات اوست -تحديد می کند و می گويد که از روی علم به اسباب و کيفيت سببیت و تأثیرات است. و جزئيات را به اين نحو می داند نه بر وجه جزئی. و اين قول، کفر و نسبت جهل به خداوند عالم است.

[کلام در رجعت]

و حد وسط اين است که در معنی آيه ذکر شد موافق ظاهر آيه و نصوص كثيره. و اولى آيه رجعت است و معلوم است که حشر فوجی از مکذيبین به جهت انتقام است. پس لابد است که صاحب انتقام، حضرت رسول خدا و ائمه اطهار سلام الله عليهم است. رجعت می کنند. و آخر آيه شريفه مباركه در اين مطلب صريح است. می فرماید: «فَهُمْ يُوزَعُونَ»، يعني: آنگاه نگاه داشته می شوند. «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوا» يعني: زمانی که آنها آمدند، «قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا أَمَّا ذَا كُنْتُ تَعْمَلُونَ» (نمل (۲۷) / ۸۴)

يعنى حضرت اميرالمؤمنین - سلام الله عليه - که صاحب رجعت است، می فرماید. و هرگاه گوینده خداوند متعال بود، «قلنا» می فرمود، زیرا سیاق کلام در این آیات، از خدای تعالی به طریق متکلم مع الغیر است، از جهت تعظیم. و عدول به متکلم وحده نکته می خواهد. و نکته در اینجا مفقود است، خصوصاً بعد از این کلام از خدای تعالی به طریق متکلم مع الغیر نیز تعبیر می فرماید.

پس مراد این است [که] حضرت اميرالمؤمنین ع می فرماید به طریق توبیخ: آیا تکذیب نمودید به آیات باهرات در حق من و یا آنچه می کردید، چه عمل بود؟ **﴿وَقَوْلُهُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يُنْطَقُونَ﴾** (نمل ۲۷ / ۸۵) یعنی ثابت و واقع شد به ایشان قول و حکم عذاب به سبب ظلم نمودن به آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین، پس آنها تکلم نمی کنند.

﴿أَلَمْ يَرُوا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيلَ لِيُسْكِنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبَصِّرًا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَيَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتُوهُ دَاخِرِينَ﴾ (نمل ۲۷ / ۸۶-۸۷) یعنی: آیا نمی بینند به تحقیق ما شب را قرار دادیم که در آن ساکن باشند، و قرار دادیم روز را صاحب روشنایی تا به واسطه او بینند؟ در این آیاتی است برای قومی که ایمان می آورند.

وروزی که نفح صور می شود و «صور» شاخی است از نور که به عدد ارواح خلائق سوراخها دارد. همان روز که نفح صور شد، ترسناک می باشند آنها یی که در آسمانها و زمینها هستند مگر آنها یی که خدای تعالی خواسته که نترسیده باشند. به فاصله دو آیه معلوم است آنها یی که خداوند عالم خواسته که نترسند، صاحبان حسنہ اند. افضل حسنات و شرط قبول جمیع حسنات، ولایت حضرت امیرالمؤمنین و اولاده المعصومین الطاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین است. پس صاحبان حسنہ، اهل ولایت آل محمد ع است.

و سایر خلائق به طرف حشر-که محل حساب و حکم است - با کمال خوف و

ذلّت می‌آیند.

پس آیه قیامت، همین آیه مبارکه «يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ - إِلَى آخِرِهِ» است. و آیه مبارکه «يَوْمَ نُحْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فُوجًا مِنْ يَكْذِبُ» در غیر قیامت، یعنی در رجعت است، زیرا که در قیامت، حشر و زنده شدن منحصر نیست به فوجی از کاذبین هر امت. و اگر لفظ «مِنْ» داخل به جمیع امت برای تبعیض نباشد، پس قید نبودن آنها از کاذبین، لامحاله می‌رساند آنها یکی که از هر امت فوجی محشور می‌شوند، از مکذبین می‌باشند نه غیر ایشان. و مراد، بودن حصر است نسبت به مستضعفین. پس با آمدن مؤمنین منافات ندارد. پس مراد در اینجا این است که خدای تعالی در رجعت، محض کافر را زنده می‌کند به جهت اخذ انتقام و عقاب در دنیا. و مؤمن را زنده می‌کند به جهت اجر جهاد و فرحنک و مسرور بودن ایشان به جهت ظهور دولت حقّه حضرت رسول خدا و ائمّه طاهرین صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین.

و این حضرات بزرگواران به دنیارجعت خواهند فرمود، زیرا که صاحب سلطنت حقّه و انتقام و حکم اند. و مستضعفین در قبر، به حال خود تا نفخه صور می‌مانند. و افعال که به صیغه ماضی است، به جهت سرعت ترتیب مسیبات است به اسباب خود، نه به جهت به مجرد تحقیق وقوع. در باب سابق کثیره ذکر شد.

وازجمله آیه «فَمَا كَانُوا لِيؤْمِنُوا بِاَكْذِبِّوَا بِهِ مِنْ قَبْلِ» و معنی آن گذشت در ضمن آیه سابقه چنانکه بیان شد. ایمان نمی‌آورند. به چیزی که در سابق تکذیب نموده اند. و تکذیب در دنیا، مستلزم ایمان نیاوردن نیست، چنانکه جماعت کثیره در دنیا، اوّل تکذیب کرده و مُصْرَّ بودند، بعد ایمان آورده اند. پس مراد از تکذیب قبل، تکذیب عالم ذر است. مستلزم است [که] در دنیا هم ایمان نیاورند به جهت رکوز تکذیب در بواطن آنها در عالم ذر، مثل چشیدن رقیق نامناسب به شرّ، نه به طریق جبر. پس وجه ترتیب ثواب تلاوت به این قصص مشتمله بر معارف - که علت غایی ایجاد است - استبعاد ندارد.